

# Analysis of Persian Literature and Iranian Culture in India during the Islamic Era

Farzaneh Azam Lotfi<sup>1</sup>

## Abstract:

The historical connection between Iran and India and their relations which is based on good neighborliness and friendship is a long-standing connection that may date back to the second millennium BC, the era of Aryan migration. This long-standing bond was fueled and perpetuated by the advent of Islam and its spread through Muslim Arabs and Iranians and through the Persian language. Bilateral relations and the influence of Iranian-Islamic culture on Indians and the spread of Persian language in that land for almost a thousand years, especially as the language of Sharia and culture in social strata and in law courts and courts of justice and courts of India, added to the privilege of Iranian culture. Based on the importance of this notion, the present article tries to examine the reputation of Iranian culture and Persian language and literature in India in order to consider some unknown aspects of the spread of Persian language in India not only among Muslims but also among non-Muslims. Furthermore it reveals the profound ties between Iranians and Indians. Then it can be concluded that this language has been a common literary and cultural source and also a factor of closeness and unity and a means of understanding and familiarity between the two nations of Iran and India for a long time. The research results show that from the earliest times, perhaps, the era of Aryan migration, the Indian subcontinent has always been the second home for the Iranians. The influence and spread of Persian language in India is not limited to some simple prose, on the contrary complicated forms of Persian

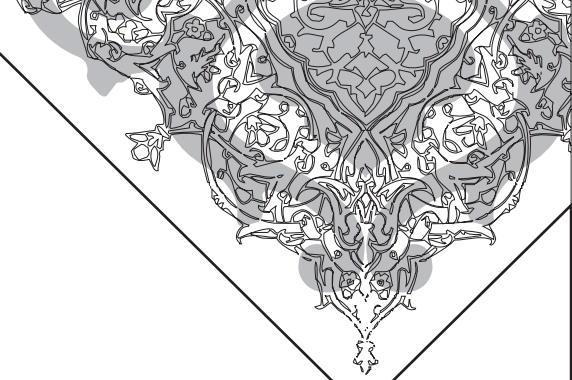
1. Assistant Professor in Tehran University, Department of Foreign Languages and Literature, email: f.azamlotfi@ut.ac.ir





poems can also be found all over this land. This language has been the official language of the government and court of this land for more than eight hundred years. This language has had the power and ability to transform the dualistic thinking of Hindu scholars into monotheism and poets from the Brahman class could compose Persian poetry. Through the influence of this dominant language, Dehlavi, the great poet of Indian style in India, became known as Hafiz of India. Although Amir Khosrow is known as the parrot of India, he also takes the title of Saadi of India and Saadi's Islamic and Iranian philosophy and advice can be found in his poems. Saib Tabrizi predisposes one of the Indo-Aryan languages, i.e. Urdu with allegory. He has also a huge amount of influence over the thinking, movement, and revolutionary movement and its dynamism in Iqbal's thinking. Any way Indian scholars believe that the Indian subcontinent is proud of the influence of Persian language in India, because it shows that the Indian subcontinent has nurtured the Persian language, Persian literature and Iranian culture in many aspects such as architecture, painting, calligraphy, etc., as a kind of midwife in its loving arms for many years. Therefore, considering the influence of Persian language and literature in India for a thousand years, these kinds of research are in fact rediscovering the glory of Iran and Iranians.

**Keywords:** Iran, India, Saib and Indian Style, Isfahan of India, Shiraz of India



## واکاوی ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در هند دوره اسلامی

■ فرزانه اعظم لطفی<sup>۱</sup>

### چکیده

روابط مبتنی بر حُسن هم‌سایگی و دوستی ایران با هند، پیوندی دیرینه است که شاید از هزاره دوم پیش از میلاد؛ یعنی عصر هجرت اقوام آریایی آغاز شده باشد. این پیوند کهن پس از گسترش اسلام در هند از طریق عربان و ایرانیان مسلمان و به واسطه زبان فارسی، استوارتر شد. پیوند دوسویه و تأثیرپذیری هندیان از فرهنگ ایرانی - اسلامی و نفوذ زبان فارسی در آن سرزمین نزدیک به هزار سال به‌ویژه در جایگاه زبان شریعت و فرهنگ در لایه‌های اجتماعی یا محاکم و دادگاه‌ها و دربارهای هند، بر امتیاز فرهنگ ایرانی در آن سامان افزود.

با توجه به همین نکات، این مقاله پس از بررسی شهرت فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در هند، به برخی از گوشه‌های ناشناخته موضوع گسترش زبان فارسی میان مسلمانان، بلکه نامسلمانان هند می‌پردازد و پیوندهای فراگیر ایرانیان و هندیان را نیز برمی‌رسد تا نشان دهد زبان سرمایه مشترک ادبی و فرهنگی و عامل نزدیکی و یگانگی و وسیله تفاهم و آشنایی ملت‌های ایران و هند از دیرزمان بوده است.

### کلیدواژگان

ایران، هند، سبک هندی، صائب تبریزی، اصفهان، هند، شیراز، هند، زبان و ادبیات فارسی.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی  
دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی  
دانشگاه تهران  
f.azamlotfi@ut.ac.ir





## مقدمه

ورود غیر رسمی ادب فارسی به سرزمین هند پیشینه درازی دارد، اما کهن‌ترین گزارش رسمی در این باره، آغاز حکومت سلطان ناصرالدین سبکتگین و سلطنت سلطان محمود غزنوی سامان یافته است. انتقال زبان فارسی همراه با دین اسلام به آن سرزمین، بر شکوه‌مندی این زبان افزود، اما گسترش فرهنگ ایرانی و زبان فارسی تنها وام‌دار این شاهان و سیاست‌های آنان نبود، بلکه کانون‌های ارتباطی، تاجران، مهاجران و سیاحان نیز در این زمینه مؤثر بودند. خدمات آنان موجب شد که فرهنگ ایرانی در سرزمین هند باز کند و حتی به شیوه‌های حکومتی ایرانیان نیز در آن سامان توجه شود؛ چنان‌که فرمان‌روایان هندی همچون شاهان ایرانی حکومت خود را بر پایه چهار نیروی انسانی اصلی؛ یعنی شاعران، حکیمان، دبیران و منجمان استوار کردند و این اصل را مایه قوام حکومتی سلطنت هندیان برمی‌شمردند و از ایرانیان نیز در بدنه حکومت خود بسی بهره می‌بردند.

بنابر گزارش اسناد تاریخی، هم‌زمان با سلطنت شاهان صفوی در ایران و چیرگی گورکانیان بر شمال هند، زبان فارسیان به زبان رسمی دربار در مراسلات رسمی و اداری هند بدل گشت و میراث ادبی ایرانیان همچون *بوستان* و *گلستان* سعدی در همین زمان، عاشقانه در دربار خوانده می‌شد و آیین‌های فرهنگی آنان همچون نوروز، شکوه‌مندانه برگزار می‌شد. بازتاب شدت احساس نیاز و عشق و ولع به فارسی در هند به اندازه‌ای فزونی گرفت که فرمان‌روایان گورکانی هند در قصرها و سراهای آگره و دهلی و لاهور به فارسی سخن می‌راندند و به این کار مفتخر بودند.

هم‌چنین معماران این روزگار، شهرهای کلیدی هند را بر پایه شهرهای ایرانی به‌ویژه اصفهان بازسازی یا تأسیس کردند؛ چنان‌که کسانی حیدرآباد را «اصفهانِ هند» نامیدند. همه سرآمدهای پادشاهان تیموری هند، از ظهیرالدین بابر تا شاهزاده داراشکوه فرزند شاه جهان، به زبان فارسی اهتمام می‌ورزیدند. نورالدین جهانگیر فرزند ارشد جلال‌الدین اکبر، با همسرش در قصر به فارسی سخن می‌گفت و حتی به شعرسرایی و گفتار آهنگین (مسجع) به فارسی نیز می‌پرداخت:

بلبل نی‌آم که نعره کنم در دسر دهم

پروانه‌ام که سوزم و دم برنیاورم

(جهانگیر)

پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم

شمعم که جمله سوزم و دم برنیاورم

(پاسخ نور جهان)

بر پایه اسناد موجود، فرمان‌روایان و شاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را هم‌شهریان و هم‌زبانان خود می‌دانستند و با افتخار به هوش و ذوق ایرانیان، از سخن راندن به فارسی لذت می‌بردند. با بزرگ‌تر شدن دهلی و رونق گرفتن فرهنگ و زبان ایرانی در آن‌جا، دهلی آرام آرام





به دربار دوم بدلت گشت؛ چنان که کسانی دربار اصلی ایران را در رواج فارسی و تقویت ادبیات و علوم این زبان، دهلی دانسته‌اند؛ زیرا بیش از دربار اصفهان در این زمینه می‌کوشید؛ یعنی همان زمان که شاهان صفوی و خاصان درگاه دربار اصفهان به ترکی سخن می‌گفتند، همه کارگزاران دربار دهلی از شاه تا درباریان و حرم‌سرایان، به فارسی گفت‌وگو می‌کردند. کتاب‌های فارسی خود فرمان‌روایان؛ مانند یادداشت‌های نورالدین جهانگیر (جهانگیرنامه) بر اعتبار آن زبان در هند، گواهی می‌دهد.

فارسی در عهد جلال‌الدین اکبر، زبان دولتی به شمار می‌رفت و مردم برای به دست آوردن مقام کارمندی دولت و تحصیل حقوق کافی یا ترویج کار و کسب (بازرگانی) خود و مطالعه و تحصیل فنون، به یادگیری فارسی سخت محتاج بودند. فرهنگ بومی هند در عصر اکبرشاه بر پایه زبان فارسی استوار شد و نمادهای فرهنگ ایرانی و پارسی‌گویی هم در سطح جهانی هم در شبه قاره هند گسترش یافت. بسیاری از منابع کهن با توجه به گسترش ادب فارسی در هند، اشارات فراوانی به علاقه اکبرشاه و همسرش به زبان و ادبیات فارسی و شعرگویی او و ملکه به این زبان، در بردارند و اطلاعات تصویری مجملی از شاهان و شاهزادگان این دودمان و دیوان‌های ارزش‌مند شعر فارسی آنان عرضه کرده‌اند. با استناد به فهرست مانده از این آثار فارسی، می‌توان گفت چنین سرمایه‌گذاری گسترده فرهنگی برای گسترش زبان فارسی به‌ویژه بیرون از جغرافیای سیاسی خاستگاه آن (ایران)، در هیچ دوره‌ای از تاریخ درخشان ایران صورت نگرفته است. این بخشندگی ادبی و سرمایه‌گذاری فرهنگی را بابر و همایون آغاز کردند و اکبرشاه آن را به اوج رساند (غروی، ۱۳۵۰: ۸). فارسی زمانی در هندوستان به اندازه روایت فرهنگ ارزش داشت؛ چنان که شاه طهماسب، همایون‌شاه را بر اثر رباعی فارسی‌اش در مدح شاه مردان علی (ع) نواخت و در دوره اقامت هشت‌ماهه در ایران عهد کرد پس از بازگشت به هند منبرهای آن سرزمین را به «اسماء ائمه» مزین کند. افزون بر ترسیم شاخص‌های دوران عظمت شاهان گورکانی هند، ویژگی اصلی و بی‌مانند آن دوران را تمسک به زبان و ادب فارسی می‌توان برشمرد. این دست‌آویز نزد خانواده‌های برخوردار، گونه‌ای تجدد و اشرافیت به شمار می‌آمد. البته فراز و فرود ادب فارسی در هند، تابع شخصیت‌های درباری نیز بوده است.

بر کنار از زیبایی و ارزندگی زبان فارسی، سستی این زبان بر اثر سلیقه‌ها و کم شدن اهتمام فرمان‌روایان گورکانی به آن، تردیدپذیر نیست؛ چنان که سستی آن و پنهان شدنش از عرصه دربارها و دیوان‌ها، از دوره اعتلا و قدرت گرفتن تیموریان (اواخر عهد اورنگ زیب) به بعد آشکار است. زبان فارسی تنها در دوره بهادر شاه آخرین شاه گورکانی متخلص به «ظفر» دوباره در دربار جایگاهی یافت.

### ارزش فرهنگ ایرانی - اسلامی در دوره رکود فرهنگی هند

افزون بر دوره اعتلای زبان فارسی در روزگار گورکانیان هند، حتی در دوره رکود فرهنگی آن سرزمین؛ یعنی زمان پادشاهی اورنگ زیب می‌توان نمود فرهنگ ایرانی را در آن سامان برشمرد؛ چنان که زیب النساء بیگم متخلص به «مخفی» دختر اورنگ زیب گاهی به سبک عراقی قصیده و غزل می‌سرود و





از بزرگ‌ترین شاعره‌های فارسی‌زبان هند شمرده می‌شد که این بیت نمونه‌ای از سروده‌های اوست:  
«شمعی و خوانده‌ایم خط سرنوشت خویش \* ما را برای سوز و گداز آفریده‌اند»

بنابراین، زبان و ادبیات فارسی همراه با دیگر عناصر فرهنگ غنی ایرانی - اسلامی نه تنها میان مسلمانان که میان نامسلمانان هندی نیز نفوذ کرد و به زبان اصلی (زبان تمدن) بدل گشت. ابوریحان بیرونی نخستین هندشناس ایرانی، در تحقیق *ما للهند* هندوان را قوم خودپسندی می‌خواند که جز کتاب «وید مقدس» و زبان پاک و مطهر سانسکریت، چیز دیگری را نمی‌پذیرند و مردمان و سرزمین‌های دیگر را «ملیک‌ه» یا «ملیچ‌ه» (ناشایست) می‌خوانند؛ به معنای «عجم» (لال) نزد عربان (احمد، بی‌تا: ...). هندیان و هندوان به اندازه‌ای مسحور فرهنگ ایرانی - اسلامی و زبان و ادب فارسی شدند که تحقیقات ادبی خود را به جای اقوال «شکر» و «کییلا»، «تلسی داس» و «رامانج»، با اقوال و اشعار سعدی و حافظ و خیام و رومی زینت می‌کردند (عبدالله، ۱۹۹۲: ۳۰).

اهل هنود پس از انس و الفت گرفتن به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، به لقب «میرزا» و «میان» مفتخر بودند و طبقه «کایست‌ه» و «سپروهای» کشمیری از پیش‌گامان تعلیم زبان فارسی به شمار می‌رفتند (عبدالله، ۱۹۹۲: ۵۰). فارسی‌آموزان را «کارکن»، «رازدان» و «منشی» می‌خواندند (عبدالله، ۱۹۹۲: ۸۳). گورونانک از بزرگان و عالمان سیک‌های هندوستان اواخر سلطنت بودهیان نویسنده «آدی گرت‌ه» محله اول (بخش اول) کتاب مقدس خود را با این الفاظ فارسی آراسته بود (غروی، ۱۳۵۰: ۷۰): «پیر پیکا مبر سالک صادق ش‌ده‌اورش‌دید شیخ مشائخ قاضی ملا اور درویش ش‌هید» (غروی، ۱۳۵۰: ۴۰). «راجا لٹوٹرمل» وزیر دربار اکبرشاه فارسی را به جای هندی، زبان درباری می‌خواند. نخستین شاعر نامسلمان زبان فارسی «میرزا منوره توسنی» در باب توحید و توصیف ایزد منان به فارسی شعر می‌سرود:

شیخ مستغنی بدین و برهمن مغرور کفر  
مست حسن دوست را با کفر و ایمان کار نیست  
بی عشق تو در جگر لبالب نار است  
بی درد تو در سرم سراسر خار است  
بت‌خانه و کعبه هر دو نزد کفر است  
ما را به یگانگی، ایزد کار است  
از اثر یک نگه اوست مست  
هم بت و هم بت‌کده و هم بت‌پرست

هم‌چنین پس از نفوذ فارسی و فرهنگ ایرانی به آن سرزمین، نقاشان دربار اکبرشاه همچون «دسونت»، «لال‌مکنده»، «مادهو» و «م‌هشی» به سبک هندی ایرانی اثر می‌آفریدند (امیری، ۱۳۸۶: ۴۰).

۱. «سپرو»، (سب پ‌ه‌و): همه بخوانند.



توسعه اخذ و عطا یا داد و ستد نُت‌های موسیقی ایرانی - هندی، از دیگر پی‌آمدهای نفوذ زبان فارسی در هند و اقبال هندیان به آن بود؛ چنان‌که سلطان حسین شرقی «خیال» را از پاره‌های نُت موسیقی خواند و «دهرید» بخشی جدایی‌ناپذیر از موسیقی اسلامی هند شد (جعفری، ۱۳۷۵). به گواهی شواهد مستند تاریخی درباره ظرفیت‌های ادبی و غنایی زبان فارسی، می‌توان گفت این زبان نه تنها موسیقی هند را پرورد که موجب گسترش هنر خوش‌نویسی میان اهل هند شد.

فرهنگ ایرانی - اسلامی و زبان فارسی نزد برهمنانی همچون «سوامی بهوبت رائے-بیراگی» چنان جایگاهی داشت که که وی را به سرودن شعر فارسی با عنوان «وحدت انسان در برابر ذات حق» واداشت. طبقه برهمنان هند از برترین طبقات جامعه هند بودند، اما روح وحدت انسانی ایرانی و اسلامی در ذات ادبیات فارسی پیام‌آور وحدت انسانی برای این قشر از جامعه هندوستان بود. «بیراگی»، از شخصیتی به نام «شنکر آچاریه» از عالمان اهل هند چنین نقل کرده است:

روزی شنکر آچاریه مشغول استحمام در کنار رودخانه‌ای بود. «بهنگی» شخصی از طبقه نجس و پست جامعه اهل هند لباس‌های خود را در کنار لباس‌های شنکر آچاریه قرار می‌دهد. این عمل باعث عصبانیت این عالم برهمن می‌شود؛ چنان‌که با عصبانیت و به سرعت تمام البسه خود را در آب به قصد تطهیر در رودخانه می‌شوید و خاک‌روب نیز هم‌زمان لباس‌هایش را در رودخانه فرو می‌برد. این بار عالم بیش‌تر عصبانی می‌شود، اما گویا کار از کار گذشته بود و لباس‌های هر دو در آب رودخانه تطهیر شدند. آب رودخانه بدون طبقه‌بندی شخصیتی، لباس هر دو را هم‌زمان تطهیر می‌کند. این ماجرا موجب می‌شود تا بیراگی که خود از طبقه برهمن است به وسیله زبان فارسی از زبان خاک‌روب چنین سخن بگوید (عبدالله، ۱۹۹۲: ۳۴۲):

کافر و مؤمن فرنگی و یهود  
ارمنی و گبر و ترسا و جهود  
جلوه‌های ذات من هست ای جوان  
غیر ذاتم کیست را کون و مکان  
گر ببیند چشم صوفی سوی غیر  
بازماند مرکب صوفی ز سیر  
پاکی تن نیست مقبول خدا  
پاکی دل هست پیش حق روا  
خویشتن را این زمان بشناختم  
سر به اوج معرفت افراختم  
بیش از این چشم خُرد، بُد موج‌بین  
بحر بین شد این زمان چشم از یقین



فرهنگ و زبان فارسی بدین شیوه پیام وحدت انسانی میان هُنود می‌گسترَد تا یک‌دیگر فرادست و فرودست ننگند (عبدالله، ۱۹۹۲: ۳۴۵). «راجام رام موهن رائے» روشن‌فکر برجسته اهل کلکته برای ترویج و اشاعه فرهنگ هند به‌رغم مخالفت حکومت استعماری انگلیس با این کار، نخستین هفته‌نامه فارسی به نام *مرآت‌ال‌اخبار* را به انگیزه چالش با حکومت استعماری وقت منتشر کرد (۱۸۲۶ م) و این اشعار حافظ را در آن گنجانده:

سحر ز هائف غییم رسید مژده به گوش  
که دور شاه شجاع است، می دلیر بنوش  
شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند  
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

او در نوشته‌های معترضان خود با اقتباس و تأثیرپذیری از شعر فارسی حافظ نوشته است: «ترجیح می‌دهم خاموشی اختیار کنم. روز مصلحت مُلک خسروان دانند \* گدای گوشه‌نشینی تو حافظاً مخروش» گسترش زبان فارسی در هند موجب شد که نخستین روزنامه‌های فارسی‌زبان هند در کلکته منتشر شوند. نخستین هفته‌نامه به نام *مرآت‌ال‌اخبار*، به همت و مدیریت راجا رام موهن رائے؛ سپس *جام جهان‌نما* به مدیریت سد اسک و هفته‌نامه *سراج‌ال‌اخبار* در دربار بهادرشاه ظفر آخرین پادشاه گورکانی به صورت دست‌نوشته منتشر شد (۱۸۴۱ م).

پس از تأسیس کمپانی هند شرقی (دهه ۱۷۶۰ م) ایرانیان منطقه «اوده»<sup>۱</sup> (شیراز هندوستان و لکهنو کنونی) را مرکز شیعیان هند خواندند. جمع آنان در لکهنو با هجرت سادات نیشابور به آن‌جا پا گرفت و گسترش زبان فارسی در آن سرزمین، وام‌دار مرثیه‌سرایی درباره امام حسین (ع) و برپایی هزاران «امام‌باره» (حسینیه) و مزین شدن تعزیه‌خانه‌ها به اشعار فارسی است. فرهنگ عاشورا و آزادگی امام حسین (ع) به این شیوه میان مسلمانان شیعه هند از طریق فرهنگ ایرانی و زبان فارسی گسترش یافت؛ چنان‌که امیر خسرو دهلوی طوطی هندوستان یا سعدی هند، سبک هندی را در شعر فارسی پدید آورد و به‌رغم اینکه هرگز به ایران نرفت، سرچشمه مستی و طرب‌ناکی شعرش را شیراز می‌دانست و مثنوی‌های خود را به شیوه نظامی و غزل‌هایش را به اسلوب سعدی می‌سرود. برای نمونه، سعدی سروده است: «خوب‌رویان جفاپیشه وفا نیز کنند \* به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند» و امیر خسرو به همین سبک و سیاق گفته است: «دلبران مهر نمایند و وفا نیز کنند \* دل بر آن مهر نبندی که جفا نیز کنند» میرزا اسدالله‌خان غالب از نام‌داران و بزرگان پارسی‌سرای سده سیزدهم قمری (۱۷۹۷ م) دیوان اشعار فارسی خود را در دوره رکود زبان فارسی در هند سامان داد، اما او نیز همچون امیر خسرو دهلوی نتوانست به دیدار ایران سرزمین آرزوهایش برود؛ چنان‌که می‌گوید:

۱. نام باستانی اوده اُترکوشل «koshal» در شااسترا «shastra» از متون قدیمی دینی هندوان دانسته شده است. نخستین بار منو (manu) این شهر را آباد کرد. این سرزمین در آغاز پایتخت «راما» بود، اما پس از درگذشت خاندان رام چندرچی اجدادها یک‌سره از دست رفت و جز رود سرجو (sarju) و ناگیشرنات‌ه (nagesharnath) هیچ اثری از آن نماند. هندوان این شهر را اجدادها می‌نامند که ریشه سانسکریت آن «اوده» به معنای نامغلوب و آج نام «برهما» است. بنابراین، در معنای اصلی «شهر نامغلوب خدا» و ایودها/یا اوده از جوده/یوده در معنای جنگ و مبارزه به کار می‌رفت. «ا» در سانسکریت نشانه پیشوند منفی است. «اوده» تا ۶۳۶ میلادی «ایودها» خوانده می‌شد. نام اوده یا لکهنو کنونی، نخستین مرکز شیعیان مسلمان هند را مغولان هند بر آن نهادند.





غالب، از خاک کدورت خیز هندم دل گرفت  
اصفهان هی، یزد هی، شیراز هی، تبریز هی  
گرفته خاطر غالب ز هند و اعیانش  
بر آن سر است که آوازهٔ عجم گردد  
غالب ز هند نیست نوایی که می کشم  
گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما

غالب را در هند «حافظ هند» می خوانند. او در شیوه سخن سرایی به سبک هندی پای بند بود، اما به رغم دوری تاریخی اش از حافظ شیرازی، از اندیشه او در جنگ و جدال و نقد با ریاکاران روزگارش تأثیر پذیرفت و به سبک عراقی نیز روی آورد: «غالب سخن از هند برون بر که کس اینجا \* سنگ از گهر و شعبده ز اعجاز نداشت» او در نگارش نثر فارسی نیز پیش گام بود؛ چنان که در نامه‌ای فارسی درباره شر روزگار خویش نوشته است:

اکنون دل بدین‌ها گرایشی نمانده و داعیه رهایی، از بند تن پدید آورده، همه آن می خواهم که یک‌باره مرزو بوم ایران ببیمیم و آتش کده‌های شیراز را بنگرم و اگر پای عمر به سنگ نیاید. فرجام کار به نجف اشرف برسم و مزار آن را که از کیش آبیم به در آورد و به خود به خود کشید بنگرم (غالب، بی تا: ۴۶۵).

با کدامین آبرو در کعبه آرم روی خویش  
من که سر جوش حیاتم صرف در بت‌خانه شد  
صائب کعبه کس منه سی جاؤ گی غالب  
شرمتم کو مگر نهین آتی

هیچ محققى سهم صائب تبریزی شاعر بزرگ تمثیل‌گوی فارسی را در گسترش و آوازه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در هند انکار نمی کند. او در دوران شاهجهان و فرزند متعصبش اورنگ زیب عالم‌گیر به سرزمین هند گام نهاد. هندوستان در آن روزگار دورهٔ رکود فرهنگی را می سپرد. اورنگ زیب با شاعران سر سازگاری نداشت و هنرمندان و موسیقی‌دانان روزگار خویش را از دربار می راند؛ چنان که گفته‌اند: روزی گروهی از هنرمندان و موسیقی‌دانان برجسته وقت تابوتی بر دوش نهادند و فراروی اورنگ زیب گذشتند. پادشاه پرسید: این جنازه کیست؟ گفتند: جنازهٔ موسیقی؛ می رویم آن را دفن کنیم. اورنگ زیب با صدای مهبی گفت: جنازهٔ موسیقی را چنان مدفون کنید که قرن‌ها آوازهاش برنخیزد. البته همین اورنگ زیب هنگام اقامت هشت‌ساله صائب تبریزی در هند، در برابر دیوان او سر خم کرد؛ چنان که گفته‌اند: مخلص خان بخشی الملک دیوان صائب را به دربار او فرستاد و این بیت صائب را نزد عالم‌گیر بردند:





خم چو گردد قد افراخته می‌باید رفت  
 پل بر این آب چو شد ساخته می‌باید رفت  
 راه باریک عدم راه گران باران نیست  
 هرچه داری همه انداخته می‌باید رفت

پس از گسترش و پیدایی زبان اردو (قرن نوزدهم) گروهی از اندیشه‌ورزان و فرهنگ‌ورزان، از فراموش شدن زبان فارسی در آن‌جا می‌هراسیدند، اما به‌رغم ستبری ریشه‌های زبان هندی در بوم خودش و با توجه به اینکه هندی در فهرست زبان‌های هند و آریایی جای می‌گیرد و همه نمادها، مناظر و صدها رایحهٔ ندیده و تجربه نشده ایران را به عاریت گرفته است، فارسی هرگز در هند به کناری رانده نشد. نثرنگاران هندی تا دورهٔ اورنگ زیب به نثر ترکان تاجیکی می‌نوشتند، اما در شعر و شاعری به سبک صائب تبریزی روی آوردند؛ چنان‌که نخستین شاعر مسلمان هندی میرتقی میر که به «خدای سخن» یا «پادشاه غم و درد» معروف بود، به سبک و سیاق صائب تبریزی، به اردو شعر می‌سرود و بدین شیوه، به‌رغم گسترش و نفوذ زبان اردو در سراسر شبه قاره هند، روح زبان فارسی در کالبد اردو، ماندگار شد. برای نمونه، بیت اردوی زیر، در سبک و سیاق به بیت فارسی صائب نسب می‌برد:

محض حرف است که او را دهنی ساخته‌اند  
 در میان نیست دهنانی، سخنی ساخته‌اند

(صائب)

سچ پوچھو تو کب ہوگا اس کا دھن غنچہ  
 تسکین کے لیے ہم نے اک بات بنالی ہے

(میرتقی میر)

هر شاعر اردو زبانی در شبه قاره تا پایان سده دوازدهم قمری، از صائب پیروی می‌کرد؛ چنان‌که «سودا» بزرگ‌ترین قصیده‌سرای هند بر اثر پیروی از او آوازه‌ای یافت (جعفری، ۱۳۷۵: ۱۰۰)

خراب از گردش چشم تو شد کار من ای ساقی  
 بگير از دست من اين جام را كز خويشتن رفتم

(سودا)

کیفیت چشم ار اس کے مجھ سے یاد ہے سودا  
 ساغر کو میری ہات سے لیجیو کہ چلا میں





صائب تبریزی بر پایه تفکر ویژه پویای خود، سبک هندی را پدید آورد و توانست شعر اردو را به شعری مستعد بدل کند و به پشتوانه فرهنگ ایرانی، افزون بر اشاعه اندیشه آزادی و کاشت نهال انقلاب و ایجاد حس ملی‌گرایی پوشیده در زبان فارسی، در تحول بنیادین اشعار اردو کوشید. از همین روی، الطاف حسین حالی شاگرد غالب دهلوی کار تهذیب اخلاق را از شعر فارسی آغاز کرد و اقبال لاهوری آن را به اوج انقلاب رساند:

زُنه سپهر گذشتند گرم رفتارن  
تو سست‌عزم، همان در شمار فرسنگی

(صائب)

یاران تیز گام ن‌منزل کو جالیا  
هم‌ن‌محو‌ناله جرس کاروان روی‌ن

(الطاف حسین حالی)

دوستان تندرو به منزل رسیدند، اما ما هنوز منتظر صدای جرس نشسته‌ایم تا قافله‌ای برسد و بعد همراه آن راه خود پی بگیریم.

از آن خورشید برگرد جهان سرگشته می‌گردد  
که بر فتراک صاحب دولتی نبود سر خود را

(صائب)

عجب کیا گر مه و پروین می‌نخجیر هوجائی‌ن  
که بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را<sup>۱</sup>

(اقبال)

آنچه در کار بود ساختش خودسازی است  
گو مشو کار جهان ساخته، می‌باید رفت  
سنگ راه است غم قافله و فکر رفیق  
فرد و تنها همه جا تاخته می‌باید رفت  
به نفس طی نشود دامن صحرای عدم  
این ره دور نفس باخته می‌باید رفت  
تا مگر شاهد مقصود مصور گردد  
دل چو آینه پرداخته می‌باید رفت  
سپید راهرو از راه‌زنان عربان است  
تیغ جان را از نیام آخته می‌باید رفت  
این ره پر خس و خاشاک شود پاک به آه  
عَلَم آه برافراخته می‌باید رفت

۱. در قالب صفت ریخته ملمع.



## نتیجه

شبه قاره هند از قدیم‌ترین زمان (شاید از عصر مهاجرت آریایی‌ها به آن‌جا) همواره وطن دوم ایرانیان بوده است. زبان فارسی نه به شکل نثری ساده، بلکه در صورت نظم پیچیده، سراسر این سرزمین را فراگرفت و ایران (مهد زبان فارسی) بیش از هشتصد سال در جایگاه زبان رسمی دربار و دیوان حکومتی آن سرزمین نشست. زبان فارسی در تبدیل تفکر ثنوی عالمان اهل هند به اندیشه یکتاپرستی مؤثر بود؛ چنان‌که حتی شاعرانی از طبقه برهمنان در این سرزمین پدید آمدند. غالب دهلوی شاعر بزرگ سبک هندی در هند به «حافظ هند» معروف شد و غالب دهلوی همچون حافظ ایران با مردم آندوه می‌خورد، با مردم دل‌شاد و وقتش با شعر حافظ خوش می‌شد و در قالب و سبک و سیاق و بر پایه تفکر حافظی، می‌سرود: «بیا که قاعده آسمان بگردانیم \* قضا به گردش رطل گران بگردانیم».

امیر خسرو دهلوی (طوطی هند ملقب به سعدی هند) نیز فلسفه اسلامی و ایرانی سعدی و اندرزهای او در اشعار خودش می‌گنجانند. صائب تبریزی هم با تمثیل‌گویی، زبان هند و آریایی اردو را مستعد کرد و در کالبد جنبش و نهضت و پویایی انقلاب شعر اقبال لاهوری دمید؛ چنان‌که به گفته هندیان ادیب، هر اندازه از نفوذ زبان فارسی در هند سخن رود، افتخار شبه قاره هند فزونی می‌گیرد؛ زیرا شبه قاره، زبان و ادب فارسی، فرهنگ ایرانی و هنرهای معماری، نقاشی، خوش‌نویسی و... را سال‌ها مهربانانه در دامن خود پرورده است و از این‌رو، هر تحقیقی درباره پیشینه دراز هزار سال نفوذ زبان و ادب فارسی در این سرزمین، بر شکوه ایران و ایرانی می‌افزاید.

## References

## مأخذ

Abdollah (1992). Persian literature among Hindus. New Delhi: Indian Army Development Association

سید عبدالله (۱۹۹۲). ادبیات فارسی مین هندوؤن کا حصه، دهلی نو: انجمن ترقی اردو هند

Amiri, K. (1995). Persian language and literature in India. Tehran: Persian Language and Literature Development Council [In Persian]

امیری، کیومرث (۱۳۷۴). زبان و ادب فارسی در هند، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

Dehlavī, A. K. (1917). Masnavye Duval Rani - Khizr Khan. Aligarh: Aligarh Publication [In Persian]

دهلوی، امیر خسرو (۱۹۱۷ م.). مثنوی دیول رانی و خضرخان، علیگره: چاپ علیگره

Jafari, Y. (1996). Literary Studies: Research in Persian Literature. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Foundation. [In Persian]





جعفری، یونس (۱۳۷۶). ارمغان ادبی: پژوهش‌هایی در ادبیات فارسی هند، تهران: بنیاد موقوفات  
دکتر محمود افشار

Qaravi, M.i(1971). Persian books printed in India and its history, Art and people, 102, 103, 26-36. [In Persian]

غروی، مهدی (۱۳۵۰). کتاب‌های فارسی چاپ هند و تاریخچه آن، هنر و مردم، ۲۰۱، ۳۰۱،  
۶۲-۶۳

